



در حکمت نشر آثار منتشر نشده اثر آفرین فقید

سعید رضوانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)

در کشور ما هر بار که اثری از شاعر یا نویسنده‌ای فقید کشف می‌شود و در دسترس عموم قرار می‌گیرد، عده‌ای از اهل فرهنگ ابراز نگرانی می‌کنند که مبادا انتشار آن به اعتبار هنرمند لطمه بزند. می‌اندیشند لابد آن اثر قدر و قیمت آنچه را وی در دوران حیاتش به مخاطبان عرضه کرده ندارد، وگرنه او خود به نشر آن اهتمام ورزیده بود. نگاهی تحلیلی به این نگرش نشان می‌دهد که اساس آن را سه فرض اصلی می‌سازد:

۱. پسند شاعر یا نویسنده، معیار و محک سنجش آفریده‌های اوست؛ آثاری که هنرمند خود به چاپ سپرده از آنها که منتشر نشده و در مرده‌ریگ او یافت می‌شود مرغوب‌تر است.
۲. عرضه و انتشار نوشته‌های و سروده‌هایی که احیاناً همسنگ بهترین آثار هنرمند در گذشته نیستند موجب سلب اعتبار و آبروی اوست.
۳. حفظ آبروی هنرمند بر همه ملاحظات دیگر رجحان دارد.

بر مبنای این سه پیش‌فرض است که کسانی به‌گلی با انتشار آثار منتشر نشده درگذشتگان مخالفت یا از آن ابراز نگرانی می‌کنند.

ناگفته پیداست که، اگر در تاریخ ادبیات جهان همه میراث‌داران چنین می‌اندیشیدند یا، به تعبیر کانت، حکم اخلاقی این نگرش قانون عمومی می‌شد، جهان انسانی از چه

گوهرها و گنج‌ها که محروم نمی‌ماند. همه آنچه فرناندو پسا (Fernando Pessoa)، نویسنده بزرگ پرتغالی، نوشته است در همان صندوق گوشه اتاقش دور از دسترس می‌ماند یا نهایتاً در آرشیوی ذخیره می‌شد؛ قریب به سه چهارم آثاری که از کافکا می‌شناسیم، به خفا می‌رفت؛ و، اگر امروز غزلی ناشناخته از حافظ به دستمان می‌افتاد، لابد حق انتشار آن را نداشتیم! آری، روشن است که موضع مخالفت اصولی با نشر آثار ناشناخته بزرگان و هنرمندان روزگار گذشته ما را دچار تناقض‌های ناگزیر می‌کند و به بن‌بستی فرهنگی می‌کشاند. مع الوصف، شایسته است در این فرصت، به اختصار تمام، نادرستی هریک از سه پیش‌فرض یاد شده را نشان دهیم.

۱. نقد ادبی مدرن دهه‌هاست که اثر آفرین را از جایگاه یگانه مرجع تفسیر معنا و سنجش ارزش آثار فروکشیده است. مرگ مؤلف به این معنی است که اثر آفرین، فراتر از آنچه در متن به جا گذاشته، هیچ اتوریته‌ای بر دیگران ندارد. چه بسیار نویسندگان و شاعرانی که ارزش آثار خود را یا بیشتر و یا کمتر از آنچه بوده است سنجیده‌اند. مادام که نویسنده زنده است، تنها به اعتبار حقوق قانونی خود درباره انتشار آثارش تصمیم می‌گیرد نه به اعتبار اتوریته‌ای فراتر از آن یا قدرت تمیز و تشخیصی بیش از دیگران. اما، در غیاب وی و حقوق قانونی احتمالی وراثت، منتقدان موظف به پذیرش داوری‌های او در باب آثارش و پیروی از تصمیمات او درباره نشر آنها نیستند. تازه آنچه گفته شد بر این فرض مبتنی است که شاعر و نویسنده، اگر اثری را از دسترس مخاطبان دور نگاه داشته، آن را کم‌بها می‌شناخته است. لیکن می‌دانیم که بسیاری از این‌گونه آفریده‌ها تنها از این رو در محاق مانده‌اند که اثر آفرین فرصت نشر آنها را نیافته است.

۲. چرا می‌پنداریم، هر اثری که از میراث هنرمندی فقید عرضه می‌گردد، اگر با بهترین آثار منتشر شده او برابری نکند، اعتبار وی را مخدوش می‌سازد؟ مگر بناست نوشته‌ها یا سروده‌های شناخته شده هنرمند از میان برود و آثار جدید جانشین آنها شود؟ اعتبار هنرمند نزد کدام مخاطبان ممکن است لطمه ببیند؟ بی‌شک نزد آنان که از هنر و آفرینش هنری تصویری رمانتیک دارند و می‌پندارند آثار هنری خلق الساعه است و بدون پیش‌زمینه یا طی روندی تکاملی پدید می‌آیند و همه آفریده‌های هنرمند در مراحل متعدّد پرورش او از کیفیت واحد برخوردارند. از قضا اصلاح چنین تصوّر خام و

دور از واقعیتی مطلوب و مفید است. آنان نیز که با سیر تکامل هنرمندان آشنایند و روند پرفراز و نشیب خلق و ابداع را می‌شناسند از دیدن آفریده‌های ناشناخته هنرمند، حتی اگر از کیفیت آثار شناخته شده او عاری باشند، نه غافلگیر می‌شوند و نه دلسرد.

این پرسش را نیز باید پاسخ داد که چرا نگرانی‌هایی از این دست نزد ما چنین گسترده است؟ چرا فی‌المثل، در جوامع پیشرفته‌تر، همه‌گونه آثار حتی ناتمام و طرح‌گونه به جامانده از هنرمندان و هر فکری که بزرگان عرصه حیات جمعی و عرصه اندیشه و هنر به صورت مکتوب از خود باقی گذاشته‌اند منتشر و به عموم مردم عرضه می‌شوند و هیچ‌کس هم نگران وجهه و سابقه آن بزرگان نیست؟ آیا جوامع فرضاً اروپایی نقش آفرینان فرهنگ خود را ارج نمی‌نهند و دغدغه اعتبار آنان را ندارند؟ چنین نیست؛ علت آن است که، در آن جوامع، این بحث‌ها مدّت‌هاست که به انجام رسیده و تکلیف روشن گردیده است. در آن جوامع، امروزه بدیهی است که زندگی و آثار هنرمندان و شخصیت‌های اثرگذار جنبه عمومی دارد و همگان در آن سهیم‌اند. خود آن بزرگان، در زمان حیات، با انتشار آثار و عمومی کردن جهان درونشان بر این معنی صحه گذاشته‌اند. مشکل آن است که ما از این بحث‌ها گویا عقب مانده‌ایم و امروزمان به بحث درباره مشکلات دیروز جوامع پیشرفته‌تر می‌گذرد.

هرگاه اعتبار و آبرو را مهم‌تر از هر ملاحظه دیگری بشناسیم، باید تصویری را که از اعتبار و آبرو در ذهن داریم تصحیح کنیم. فی‌المثل اگر بپنداریم که، به قیمت کتمان حقیقت، باید آبروداری کنیم، نه قدر حقیقت را دانسته‌ایم و نه ارزش درست و دقیق آبرو را. از سال ۲۰۱۴ به بعد، انتشار محتوای دفترهای یادداشت مارتین هایدگر مشهور به «دفترهای سیاه‌رنگ»، سرانجام، اتهام هواداری او از حکومت آلمان نازی و گرایش‌های نژادپرستانه وی را، که از دهه‌ها پیش متوجه او شده بود، تأیید کرد. آیا آلمانی‌ها می‌بایست به ملاحظه آبروی هایدگر، که از بزرگ‌ترین مراجع تاریخ فلسفه به شمار می‌آید، حقیقت را تا قیامت پنهان بدانند؟ همین حکم صادق است اگر اعتبار و آبرو در تضاد و تناقض با دانش قرار بگیرد. چگونه می‌توان اهل فن و پژوهشگران را با استناد به ضرورت حفظ اعتبار اثر آفرین از دسترسی به اسناد و اطلاعات محروم کرد؟

از این جمله نتیجه می‌گیریم که بهانه‌ای برای مخفی کردن آثار هنرمندان و بزرگانِ درگذشته وجود ندارد. آنچه از چهره‌های اثرگذار فرهنگی و اجتماعی به جا می‌ماند میراث ملی و فرهنگی و متعلق به همگان است. هرگاه آن را ملک شخصی بشناسیم و دیگران را از آن مهجور و محروم سازیم، از حقوق جامعه غافل مانده‌ایم و فهم درستی از مقولهٔ فرهنگ نیافته‌ایم.

